

# مقدمه‌ای بر تحلیل سیاست خارجی

محمود یزدان‌فام\*

## چکیده

تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها در عرصه بین‌المللی، یکی از مباحث اصلی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل است. تا کنون، در زمینه تحلیل سیاست خارجی کشورها، نظریه‌ها و دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است. در ابتدا، رویکردهای مهم تحلیل سیاست خارجی، تحت تأثیر جریان واقع‌گرایی بودند. با بروز انقلاب در علوم رفتاری، سه دیدگاه خاص در حوزه تحلیل سیاست خارجی به وجود آمد که از آنها با عنوان فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، سیاست خارجی مقایسه‌ای، و محیط روانی سیاست خارجی یاد می‌شود. با پیدایش و گسترش دیدگاه پسااثبات‌گرایی در علوم اجتماعی و به ویژه در روابط بین‌الملل در حوزه تحلیل سیاست خارجی کشورها، سه رویکرد جدید، یعنی رویکردهای نهادمحور، رویکردهای جامعه‌شناسانه و رویکردهای فرهنگ و هویت‌محور به وجود آمدند که اصول و محورهای هر کدام از آنها به اختصار تشریح شده است. در نهایت، تلاش شده امکان و چگونگی برقراری پیوند بین این رویکردها مورد ارزیابی قرار گیرد.

**کلیدواژه‌ها:** فرایند تصمیم‌گیری، سیاست خارجی مقایسه‌ای، محیط روانی، روند سازمانی، سیاست دیوان‌سالارانه، واقع‌گرایی و سازه‌نگاری

---

\* دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل در دانشگاه تهران، عضو هیأت علمی و محقق گروه مطالعات آمریکا در پژوهشکده مطالعات راهبردی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال یازدهم • شماره دوم • تابستان ۱۳۸۷ • شماره مسلسل ۴۰

## مقدمه

تحلیل سیاست خارجی یا رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌المللی، یکی از مباحث اصلی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل است. دانشوران این رشته‌ها، تلاش دارند علت رفتار و سیاست‌های متفاوت یا مشابه دولت‌ها را در عرصه بین‌المللی درک کنند. سیاست خارجی کشورها نشان دهنده اهدافی است که دولت‌ها در عرصه خارجی در پی دستیابی به آن هستند. اهداف و منافع ملی کشورها در فرایند تصمیم‌گیری و براساس ارزش‌ها و باورها ملی و درک تصمیم‌گیرندگان از آنها تعیین و ابزارها و امکانات برای تأمین آنها مد نظر قرار می‌گیرد. بررسی سیاست خارجی و روند تصمیم‌گیری کشورها در پی شناخت دقیق‌تر مقاصد و راهبرد دولت‌ها در عرصه بین‌المللی است تا تحلیل دقیق‌تری از رفتار و سیاست خارجی آنها به دست دهد.

بررسی سیاست خارجی، در آغاز، تحت تأثیر نظریه واقع‌گرایی بود و در آن قالب مورد ارزیابی قرار می‌گرفت. از دید واقع‌گرایی، نظام اقتدارگرایز (آنارش) بین‌المللی، اصل خودیاری دولت‌ها، تلاش برای حفظ و افزایش قدرت، نقش تعیین‌کننده منافع ملی در هدایت سیاست خارجی کشورها، دیپلماسی و موازنه قدرت، پارامترهای اصلی در تعیین رفتار و سیاست خارجی دولت‌ها در عرصه بین‌المللی هستند. واقع‌گرایان، عرصه امور داخلی و خارجی را جدا از هم می‌دانند. در عرصه داخلی، حکومت و حاکمیت است، در حالی که در عرصه بین‌الملل، چنین حکومتی وجود ندارد و اصل خودیاری بر آن حاکم است که از ویژگی اقتدارگرایی نظام بین‌المللی ناشی می‌شود. واقع‌گرایان کلاسیک، سیاست خارجی را عرصه دیپلماسی می‌دیدند که برای شناخت آن باید به تجربه‌های تاریخی موفق مراجعه کرد.<sup>(۱)</sup> نواقح‌گرایان، در پی ارائه تحلیلی عام از علل رفتار مشترک دولت‌ها در عرصه بین‌المللی هستند و به این دلیل، بر ساختار اقتدارگرایز نظام بین‌المللی تأکید دارند.<sup>(۲)</sup>

رویکردهای تحلیل سیاست خارجی<sup>۱</sup>، عموماً در واکنش به سیطره واقع‌گرایی در تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها در دوره پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفتند. آنها فرض‌های پارادایم واقع‌گرایی را در هر دو بعد هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی به چالش کشیدند. نخست، آنها برخلاف واقع‌گرایان، دولت را جعبه سیاه قلمداد نمی‌کنند. سیاست خارجی دولت‌ها واکنشی به ساختار نظام بین‌المللی نیست. سیاست خارجی کشورها متأثر از نقشی است که تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی آنها برای خود قائلند و در تعامل با بازیگران متفاوت داخلی و خارجی شکل می‌گیرد. در عین حال، نه دولت‌ها واحدهای همگن<sup>۲</sup> هستند و نه سیاست خارجی آنها یکسان است.

دوم، دولت‌ها را نمی‌توان به عنوان بازیگران خردمند قلمداد کرد که بدون توجه به سایر بازیگران، گزینه‌های حداکثری را برای تأمین منافع حداکثری انتخاب و تعقیب می‌نمایند. سوم، برخلاف دیدگاه واقع‌گرایان که منافع ملی را یک‌دست، عینی و ملموس و ثابت تلقی می‌کنند، (۳) رویکردهای تحلیل سیاست خارجی، بخصوص رویکردهای جدید، آن را اجتماعی و برساخته می‌دانند. (۴)

در عین حال، بزرگترین چالش رویکردهای تحلیل سیاست خارجی، برای واقع‌گرایان در حوزه شناخت‌شناسی بود. آنها واقع‌گرایی را روشی سنتی می‌دانند که از یافته‌ها و روش‌های علمی شناخت بی‌بهره است. رویکردهای تحلیل سیاست خارجی سعی کردند این رشته را از روابط بین‌الملل که تحت سیطره واقع‌گرایی بود، جدا ساخته و آن را زیرمجموعه سیاست‌گذاری عمومی<sup>۳</sup> قلمداد نمایند. (۵)

لورا نیک<sup>۴</sup> و همکارانش، معتقد به ظهور دو نسل در مطالعه و تحلیل سیاست خارجی هستند. نسل اول دانشوران تحلیل سیاست خارجی، در صدد بودند با استفاده از روش‌های علمی، الگوهای دقیق جمع‌آوری داده‌ها و تجزیه و تحلیل مقایسه‌ای رویدادها، رفتار دولت‌ها را تبیین نمایند. (۶) به لحاظ روش‌شناسی، این نسل از تحلیل‌گران سیاست خارجی کاملاً به

---

1. foreign policy analysis (FPA)  
 2. homogenous  
 3. public policy  
 4. Laura Neack

رفتارگرایی معتقد بودند و در گسترش آن نقش مهمی ایفا کردند. نسل دوم در تحلیل سیاست خارجی، از اوایل دهه ۱۹۸۰ شکل گرفت. آنها مخالف گزینش در بررسی رویدادها هستند و به جای رفتار دولت و یا رویدادهای انتخاباتی، در پی مطالعه‌ای زمینه‌مند<sup>۱</sup>، چندمنبعی<sup>۲</sup> و چندسطحی سیاست خارجی کشورها می‌باشند. تحلیل تجربی سیاست خارجی دولت‌ها در این رویکرد، بر طیفی از روش‌های کیفی و کمی استوار است. (۷)

به طور کلی، تحلیل سیاست خارجی که در دهه ۱۹۶۰ به وجود آمد، از مکتب واقع‌گرایی، هم در بعد هستی‌شناسی و هم در بعد روش‌شناسی فاصله گرفت. آنها جهان تجربه تاریخی، نگاه ساختاری و همگن به سیاست خارجی دولت‌ها را به کناری نهاد و بر تصمیم‌گیری در سیاست خارجی دولت‌ها متمرکز شدند. آنها رفتار دولت‌ها را ناشی از تصمیم‌هایی می‌دانند که از سوی افراد انسانی طی فرایندهایی اتخاذ شده است. در این تصمیم‌ها، عوامل گوناگونی تأثیر دارند که برخی از آنها مادی و برخی غیرمادی است.

رویکردهای تحلیل سیاست خارجی در بررسی رفتار خارجی دولت‌ها، به عوامل متعددی توجه دارند و از این‌رو، جهت آن را چندعاملی می‌دانند. برخی از این عوامل، در سطح داخلی و برخی در سطح بین‌المللی قرار دارند. در عین حال، سطح داخلی نیز خود به سطح گوناگون تقسیم می‌شود. این عوامل در سطح فردی رهبران، سطح سازمانی و سطوح مختلف اجتماعی جامعه قابل مشاهده است. عوامل متعدد مؤثر در روند تصمیم‌گیری سیاست خارجی را نمی‌توان صرفاً از منظر یک رشته خاص بررسی کرد. روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، تا کنون، از منظر رشته‌هایی مثل روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، رفتار سازمانی و انسان‌شناسی<sup>۳</sup> بررسی شده و از این‌رو، یکی دیگر از ویژگی‌های آن چند / بین رشته‌ای<sup>۴</sup> بودن است. در نهایت، رویکردهای تحلیل سیاست خارجی، برخلاف واقع‌گرایی، عموماً به سوی نظریه کارگزارمحور<sup>۵</sup> نزدیک می‌شوند. (۸)

- 
1. contextual
  2. multi-source
  3. anthropology
  4. multi – interdisciplinary
  5. agent – oriented

## الف. تحلیل تصمیم‌گیری سیاست خارجی

نخستین رویکردها در تحلیل سیاست خارجی، به جای مفاهیم کلی مثل افزایش قدرت و تأمین منافع ملی، بر روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی تأکید داشتند. آنها به جای ارائه نظریه‌های بازیگر عام<sup>۱</sup> که بر دولت به عنوان بازیگر واحد و نظامی که در تعیین اقدام‌های خود کاملاً عقلانی و حسابگرانه عمل می‌کند، بر نظریه‌های بازیگر خاص<sup>۲</sup> تأکید داشته و تحلیل خود را بر آن مبنا پایه‌گذاری می‌کنند. در این نگاه، انحصار بازیگری دولت در عرصه سیاست خارجی شکسته می‌شود و توجه از کلیت دولت به اجزای تشکیل‌دهنده آن معطوف می‌گردد. از منظر رویکردهای تصمیم‌گیری، منافع ملی محصول تعامل منافع متعارض و همسوی گروه‌ها، سازمان‌ها و افراد و اقشار جامعه است که در روند تصمیم‌گیری بروز یافته و به شکل تصمیم اتخاذشده جلوه‌گر می‌شوند. منافع ملی، امری ثابت و از پیش تعیین‌شده نیست. همچنین، برخلاف عقل‌گرایی کلاسیک، نظریه‌های تصمیم‌گیری بر این باورند که در تصمیم‌گیری، عوامل متعددی نقش دارند که به راحتی نمی‌توان آنها را براساس محاسبه عقلانی در نظر گرفت. محاسبه‌گری متعارف نوعی ساده‌سازی امور و نادیده‌گرفتن تأثیرات روانی، اقتصادی، اجتماعی، جغرافیایی و انسانی در امر تصمیم‌گیری است. «انقلاب شناختی»<sup>۳</sup> نشان داد عقلانیت، برخلاف دیدگاه‌های سنتی، محصور است. بررسی‌های انجام‌شده در فرایند تصمیم‌گیری، نشان می‌دهد آنها در موارد تصمیم‌گیری، بیش از چند گزینه را بررسی نمی‌کنند. فرایند اطلاعات اعم از جمع‌آوری، انتقال و پردازش تحت تأثیر فشارها، فرهنگ و یافته‌های ذهنی افراد است. کارگزاران نامعلوم، بر تصمیم‌گیرندگان فشار می‌آورند و انگیزه‌های ایدئولوژیک و احساسی در تصمیم‌گیری دخیلند. (۹) با این مبانی و رویکردها بود که نظریه‌های تصمیم‌گیری در صدد برآمدند جعبه سیاه دولت را بگشایند و جزئیات رفتار دولت‌ها را نه براساس برون‌دادها، بلکه با توجه به تمرکز بر فرایند تصمیم‌گیری و عوامل مؤثر بر آن مورد ارزیابی قرار دهند.

1. actor – general theories

2. actor – specific theories

3. cognitive revolution

در این تحول، سه اثر و دیدگاه، نقش تعیین‌کننده داشتند. نخست، نظریه تصمیم‌گیری اسنایدر<sup>۱</sup> و همکارانش که در قالب کتابی تحت عنوان «تصمیم‌گیری به عنوان رویکردی برای مطالعه سیاست بین‌الملل» در سال ۱۹۵۴ ارائه و سپس، در سال ۱۹۶۲ و ۲۰۰۲ بازبینی و تجدید چاپ شد. (۱۰) دوم، پیش‌تئوری جیمز روزنا که در سال ۱۹۶۴، به صورت فصلی از یک کتاب منتشر شد. (۱۱) سوم، «محیط عملیاتی» اسپراوت‌ها که در سال ۱۹۵۶ و ۱۳۹۷، به صورت مقاله و سپس، در سال ۱۹۶۵، به شکل کتاب منتشر شد. (۱۲) این دیدگاه‌ها به صورت سه نظریه تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، سیاست خارجی مقایسه‌ای و محیط یا بافتار سیاست خارجی مطرح شدند که در زیر هر کدام از آنها تشریح می‌شوند.

### ۱. فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی

اسنایدر، بروک<sup>۲</sup> و ساپین<sup>۳</sup> در اثر خود به سال ۱۹۵۴، بر فرایندها و ساختار گروه‌ها در تشریح سیاست خارجی تأکید کردند. در سال‌های بعد، شمار دیگری از دانشوران سیاست خارجی این شیوه را به کار گرفته و به بررسی نقش گروه‌های کوچک، سازمان‌ها و دیوان‌سالاری، در شکل‌گیری سیاست خارجی پرداختند. ایرونک جنیس<sup>۴</sup>، نشان داد انگیزه‌ای که منجر به حفظ اجماع و تداوم گروه می‌شود و افراد عضویت در گروه را می‌پذیرند، در چگونگی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی مؤثر است. (۱۳) گروه‌های گوناگون، تأثیرات متفاوتی بر تصمیم‌گیری می‌گذارند. این گروه‌ها را می‌توان از ابعاد گوناگونی چون اندازه، نقش رهبری، نزدیکی به مرکز تصمیم‌گیری، میزان استقلال، پایگاه اجتماعی و توان‌مندی‌های مادی و معنایی تقسیم کرد. (۱۴) در نسل دوم تحقیقات صورت‌گرفته در تحلیل سیاست خارجی، تمرکز بر ساختار گروه‌های مؤثر در تصمیم‌گیری و فرایند تأثیرگذاری‌شان بود و آنها در صد بودند ابعاد تئوریک الگوهای تأثیرگذاری گروه‌های کوچک و بزرگ را در جهان واقعی بررسی

1. Snider

2. Bruck

3. Sapin

4. Irving Janis

نمایند. (۱۵) در حال حاضر، تمرکز پژوهش‌ها بر نقش‌های شناختی گروه‌هاست که در روند تصمیم‌گیری ایفا می‌کنند. آنها در پی پاسخ به پرسش‌های زیر هستند:

- گروه مسایل و موضوعات را چگونه می‌شناسد؟
- موقعیت‌ها، چگونه قالب‌بندی<sup>۱</sup> و بازنمایی<sup>۲</sup> می‌شوند؟
- گزینه‌ها چگونه شکل می‌گیرند؟
- گروه چگونه در تفسیر موقعیتی مشارکت می‌کند؟
- گروه چگونه تفسیر جاافتاده را تغییر می‌دهد؟
- گروه چگونه نوآوری کرده و آموزش می‌دهد؟
- حافظه گروه چگونه بر اقدام آن تأثیر می‌گذارد؟
- گونه‌های شخصیتی رهبران متعدد گروه چگونه بر ساختار و فرایند عملکرد گروه تأثیر می‌گذارند؟ (۱۶)

نکته اصلی این است که تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی به تغییر و ابهام در محیط‌شان چگونه پاسخ می‌دهند؟ تحلیل‌گران برای درک واکنش تصمیم‌گیرندگان به تحلیل نوآوری‌ها و فرایند یادگیری می‌پردازند. نویسندگانی مثل بیل<sup>۳</sup>، برسلاو<sup>۴</sup> و تتلاک<sup>۵</sup>، خلاقیت و یادگیری را در ارتباط نزدیک با بازنمایی در سیاست خارجی می‌بینند و در پی پاسخ به این موضوع برمی‌آیند که چگونه هر مسئله در سیاست خارجی، «قالب‌بندی» می‌شود. از نظر این افراد، ارزش‌ها و باورها در این قالب‌بندی نقش دارند و بیان متفاوت از یک موضوع، می‌تواند مسئله را عوض کرده و گزینه‌های متفاوتی را مطرح سازد. (۱۷) با چنین فرض‌هایی، این موضوع مطرح می‌شود که چگونه ساختارها و هنجارهای متفاوت به فرایندهای گروهی متفاوت و در نتیجه، به تصمیم‌های متفاوت سیاست خارجی منجر می‌شود.

---

1. framed  
 2. represented  
 3. Bill  
 4. Breslauer  
 5. Tetlock

دومین موضوعی که در تحلیل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی مطرح می‌شود، فرایندهای سازمانی و سیاست‌های بوروکراتیک است. اساس و پایه دیدگاه اسنایدر و همکارانش، بر این مسئله استوار است که تصمیم‌گیری سیاست خارجی بر پایه رفتار سازمانی صورت می‌گیرد. نسل اول پژوهش‌گران تحلیل سیاست خارجی، برنامه پژوهشی قدرتمندی در این زمینه ارائه دادند که نفوذ فرایندهای سازمانی و سیاست‌های بوروکراتیک را در سیاست خارجی بررسی می‌کرد. (۱۸) گراهام آلیسون<sup>۱</sup>، در اثر کلاسیک خود «اساس تصمیم»<sup>۲</sup>، در سال ۱۹۷۱، برای تشریح موضوع سیاست خارجی، سه راه پیشنهاد می‌کند. نخست اینکه، دو طرف هر مسئله، مثل بحران موشکی کوبا، به عنوان بازیگر خردمند واحدی در نظر گرفته شده و رفتار آنها، در قالب الگوی بازیگر خردمند تحلیل می‌شود. در دو مدل دیگر، «برش»<sup>۳</sup>هایی در روند تصمیم‌گیری فرض می‌شود تا براساس آنها، ابعاد دیگر مسئله تبیین شود. برش اول، به مدل فرایندهای سازمانی مربوط است که بر بازیگران درون سازمان‌ها تمرکز دارد. برش دوم نیز به مدل سیاست بوروکراتیک مربوط است که به بازیگران بین سازمان‌ها توجه می‌کند. آلیسون معتقد است استفاده از سه سطح تحلیل سیاست خارجی می‌بایست نه به جدایی بلکه به همگرایی میان آنها و ارائه تبیینی واحد از موضوع منجر شود. (۱۹)

تأثیر نیروهای سازمانی و بوروکراتیک بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی، در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نیز تداوم یافت. پژوهش‌گران تلاش کردند به گونه‌ای بر مشکلات این رویکرد در زمینه محدودیت‌های موجود در زمینه دسترسی به داده‌ها فایق آیند. دسترسی به داده‌های دقیق در خصوص دیدگاه افراد، سازمان‌ها و گروه‌ها، لازمه تحلیل در این مدل‌ها می‌باشد؛ بخصوص اگر توجه شود که پژوهش‌گران بعدی، گرایش زیادی به بررسی موضوعات و مسایل نظامی، راهبردی و امنیت ملی با این مدل‌ها داشتند. (۲۰) برای حل مشکل عدم دسترسی به داده‌های دقیق در خصوص سازمان‌ها و گروه‌ها، راه‌حل‌های متفاوتی ارائه شده است که در مبحث بعدی به آن اشاره خواهد شد.

---

1. Graham Allison  
2. essence of decision  
3. cut



## ۲. سیاست خارجی مقایسه‌ای

رویکرد دوم که از آن با عنوان سیاست خارجی مقایسه‌ای یاد می‌شود، در صدد ارائه نوعی تئوری یا آنگونه که روزنا<sup>۱</sup> می‌گوید، پیش‌تئوری فراملی<sup>۲</sup> و چندسطحی برای تحلیل سیاست خارجی است. این رویکرد، با مطالعه سیاست خارجی، در پی بررسی مقایسه‌ای رفتار سیاست خارجی دولت‌هاست. مطالعه مقایسه‌ای، هرچند سابقه‌ای طولانی در مطالعات علوم سیاسی دارد، اما مطالعه مقایسه‌ای سیاست خارجی که اکنون مورد بحث است، مستقیماً تحت تأثیر میراث رفتارگرایی است و هدف آن، مطالعه رفتارهای مشترک دولت‌ها و ارائه پیش‌تئوری برای ارزیابی و تحلیل سیاست خارجی آنهاست. (۲۱) در این پیش‌نظریه، الگوهای رفتاری در سیاست خارجی مورد توجه قرار گرفته و مطالعه می‌شود و رویدادها در این نوع مطالعه، جایگاه بالایی دارند. پژوهش‌گران، سیاست خارجی دولت‌ها را در رویدادها نمایان‌تر می‌بینند و معتقدند این رویدادها تأثیر زیادی بر رفتار دولت‌ها دارند. اعمال نفوذ دولت‌ها در رویدادها را می‌توان سیاست خارجی نامید. در این مواقع است که مشخص می‌شود «چه کسی، چه چیزی را برای چه کسی و چگونه» در روابط با دولت‌های دیگر انجام می‌دهد. با جمع‌آوری دقیق و گسترده داده‌های مربوط به رویدادها، بررسی و پردازش آنها، مقایسه رفتار دولت در رویدادهای مختلف و یا دولت‌ها در رویدادهای مشابه، می‌توان به شبه‌قوانینی در رفتار آنها دست یافت که در صورت توانایی تبیین‌کنندگی در موارد متعدد، به دیگر دولت‌ها یا رویدادها نیز تسری می‌یابند. بنابراین، چنین هدفی، با مطالعه موردی تحقق نمی‌یابد. رویکرد مقایسه‌ای تحلیل سیاست خارجی، ناگزیر به بررسی رویدادهای مختلف و در دوره‌های متفاوت است تا به مرحله تعمیم شبه‌قوانین خود دست یابد. (۲۲) با چنین هدفی، رویکرد مقایسه‌ای، به لحاظ اهداف نظری، از رویکرد فرایند تصمیم‌گیری که بیشتر بر موردی خاص و بازیگر خاص متمرکز بود، دور شده و به نظریه‌های واحد کلان نزدیک می‌شود که در پی دستیابی به توانایی تبیین رفتارهای انواع مختلف دولت‌ها در زمان‌های متفاوت است. در این رویکرد، متغیرهای مستقل و وابسته و اطلاعات مربوط به آنها، جمع‌آوری و میزان و چگونگی

1. Rosenau

2. cross – national

تأثیرگذاری‌شان بررسی و تحلیل می‌شود. (۲۲) بدین ترتیب، در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، پایگاه‌های اطلاعاتی گسترده‌ای با حمایت دولت آمریکا در این کشور به وجود آمد تا داده‌های دقیقی از رویدادهای سیاست خارجی کشورها جمع‌آوری و نگهداری شود. (۲۳) سالنامه‌ها و ماهنامه‌های ثبت وقایع رشد زیادی یافتند و اکنون با پیدایش رایانه و شبکه جهانی وب، امکان جمع‌آوری، انتقال و پردازش آنها، بیش از پیش، فراهم شده است.

در نسل دوم تحلیل سیاست خارجی، انتقادات وسیعی از مطالعه مقایسه‌ای سیاست خارجی به عمل آمد. (۲۴) اهداف مورد نظر این رویکرد، مورد تردید قرار گرفت و روش آن مفید ارزیابی نشد. والری هادسن<sup>۱</sup> و کریستوفر وور<sup>۲</sup> می‌نویسند: «سیاست خارجی مقایسه‌ای، از یک سو در پی آزمون تجربی گسترده موارد به صورت فراملی و تعمیم آنهاست و از سوی دیگر، می‌خواهد جعبه سیاه تصمیم‌گیری را گشوده و جزئیات آن را توضیح دهد.» (۲۵) به بیان دیگر، سیاست خارجی مقایسه‌ای در نظریه‌پردازی، در پی صرفه‌جویی است و در استفاده از روش‌ها، به جزئیات می‌پردازد. به این ترتیب، سیاست خارجی مقایسه‌ای، با داده‌های زیاد و فقدان نظریه یکپارچه‌ساز روبروست و از این رو، در نتیجه‌گیری از داده‌ها با مشکل روبرو می‌شود. مشکل دوم، تبدیل مباحث و داده‌های کیفی به موضوعات کمی و ارقام است که لازمه روش‌های ریاضی و آماری در تحلیل سیاست خارجی است. بالاخره، به‌رغم سرمایه‌گذاری گسترده دولت آمریکا در جمع‌آوری داده‌ها، یافته‌های این رویکرد نتوانستند ارتباط معناداری با سیاست‌گذاری جاری برقرار کنند. (۲۶) در عین حال، اساسی‌ترین نقد به شناخت‌شناسی رفتارگرایی بود که از سوی پسااثبات‌گرایان مطرح شد و کارایی رویکرد تحلیل مقایسه‌ای سیاست خارجی را بیش از پیش با تردید روبرو ساخت.

---

1. Valerie M. Hudson  
2. Christopher S. Vore

### ۳. محیط روانی<sup>۱</sup> سیاست خارجی

رویکرد سوم در تحلیل سیاست خارجی، از سوی هارولد و مارگارت اسپراوت<sup>۲</sup> پرورش یافت. این رویکرد نیز به جای نتایج، بر روند تصمیم‌گیری سیاست خارجی تأکید دارد. پاسخ به چرایی رفتار دولت‌ها در رویدادها، بدون تحلیل تصمیم‌گیری آنها ممکن نیست. تصمیم‌گیری سیاست خارجی، از سوی افراد صورت می‌گیرد. درک تصمیم‌گیرندگان از موقعیت بین‌المللی کشورشان، رویدادها و وقایع، بیش از خود امور واقع، بر تصمیم‌گیری آنها تأثیر می‌گذارد. بین محیط روانی و محیط عملیاتی، تمایز وجود دارد. تصمیم‌گیرندگان، براساس برداشت خود عمل می‌کنند. (۲۷) بنابراین، فهم برداشت تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی، می‌تواند ما را در تحلیل درست سیاست آنها یاری نماید. در عین حال، ذهن تصمیم‌گیرندگان تابلو روشن و رسایی نیست. ذهن و برداشت تصمیم‌گیرندگان بسیار پیچیده و از اطلاعات و الگوهایی که تحت تأثیر باورها، انگاره‌ها، ارزش‌ها، تجربه‌ها، انگیزه‌ها و مفاهیم ملی و شخصی است، انباشت شده و در وضعیت‌های مختلف، جلوه‌های گوناگونی می‌یابند. (۲۸) فرهنگ، تاریخ، جغرافیا، اقتصاد، نهادهای سیاسی، ایدئولوژی و عوامل دیگر، در شکل‌گیری بافتار اجتماعی<sup>۳</sup> تصمیم‌گیرندگان مؤثرند. علاوه بر بافتار اجتماعی، اسپراوت‌ها بر بافتار فردی تأکید دارند که به صورت محیط روانی فرد تصمیم‌گیرنده عمل می‌کند. آنها معتقدند این محیط، علاوه بر عوامل اجتماعی تحت تأثیر ویژگی‌های فردی تصمیم‌گیرندگان و رهبران می‌باشد که می‌بایست برای درک آن، هر دو مجموعه بررسی شود.

ویژگی‌های فردی رهبران و تصمیم‌گیرندگان، تأثیر چشم‌گیری بر رفتار و سیاست خارجی کشورها دارند. این ویژگی‌ها، هم در شناخت آنها از جهان، کشور خود و موضوع مورد بحث، تأثیر می‌گذارند و هم در پردازش داده‌ها و انتخاب گزینه‌ها. بخصوص اگر توجه شود که در سیاست خارجی یا تصمیم‌گیری در مورد خاص، معمولاً فشارها زیاد، اطلاعات ناقص و عدم قطعیت حکم‌فرماست. در چنین شرایطی، ویژگی‌های فردی رهبران و تصمیم‌گیرندگان نقش

1. psycho – milieu

2. Harold and Margaret Sprout

3. social context

بالاتری ایفا می‌کنند. همچنین، میزان تأثیرگذاری افراد در سیاست خارجی کشورها، در نظام‌های سیاسی گوناگون متفاوت است. افراد در نظام‌های سیاسی مردم‌سالار که در آنها نظام دیوان‌سالاری تعمیق یافته است، نسبت به نظام‌های فردی و استبدادی تأثیر کمتری دارند. جوزف ریور<sup>۱</sup> در اثر تحقیقی خود با عنوان «ابعاد روان‌شناسانه سیاست خارجی»، سعی کرد پیوند نظام‌مندی بین روان‌شناسی فردی و روان‌شناسی اجتماعی در سیاست خارجی برقرار سازد. (۲۹) «رمز عملیاتی»<sup>۲</sup> که از سوی الکساندر جورج<sup>۳</sup>، پرورش یافت، نشان می‌دهد چگونه باورهای تصمیم‌گیرندگان به شکل‌گیری سیاست خارجی خاص کمک می‌کند. در رمز عملیاتی، باورهای سیاسی رهبران نکته محوری را تشکیل می‌دهند؛ به ویژه این باور که آیا آنها جهان را منازعه‌آمیز می‌بینند یا به جهانی رقابتی، مسالمت‌آمیز و همکاری‌جویانه باور دارند؟ آنها در پی ایجاد دگرگونی‌های بنیادی در جهان هستند یا در پی حفظ وضع موجود و یا اصلاح آن؟ (۳۰) مارگارت هرمن<sup>۴</sup> در بررسی چگونگی تأثیرگذاری باورها، انگیزه‌ها، سبک‌های تصمیم‌گیری، سبک‌های تعامل فردی رهبران با آنچه دولت‌هایشان در عرصه بین‌المللی انجام می‌دهند، اطلاعات مربوط به ویژگی‌های فردی آنها را در تصویری کلی قرار داده و جهت‌گیری‌های مختلف در سیاست خارجی را با توجه به این ویژگی‌ها تشریح کرد که با اتخاذ هر کدام از این جهت‌گیری‌ها می‌توان رفتار آنها را در رویدادهای مختلف توضیح داد. (۳۱) با پیشرفت‌هایی که در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به وجود آمد، توجه تحلیل‌گران سیاست خارجی به عوامل شناختی و روان‌شناسی بیش از پیش جلب شد. انگیزه‌های رهبران، نقشه‌های شناختی<sup>۵</sup>، ترسیم محیط و زندگی‌نامه‌هایشان، مورد ارزیابی و پژوهش‌های متعدد قرار گرفت.

بخش دوم بحث محیط روانی، به روان‌شناسی اجتماعی مربوط است. در این حوزه، دانشوران تحلیل سیاست خارجی، به جای بررسی روان‌شناختی ویژگی‌های فردی نخبگان، به

---

1. Joseph de Riveras

2. operational code

3. Alexander Gorge

4. Margaret Hermann

5. Cognitive maps

ارزیابی تأثیرات افکار عمومی، گروه‌های اجتماعی و رسانه‌های جمعی بر روی سیاست خارجی دولت‌ها می‌پردازند. تأثیر عوامل فوق در جوامع مردم‌سالار، بیشتر از جوامع استبدادی است. در عین حال، افکار عمومی، رسانه‌های جمعی و گروه‌های اجتماعی، یک‌دست نیستند؛ بخصوص اگر روند عادی بر سیاست خارجی حاکم باشد. افکار عمومی و یا رسانه‌های جمعی، در رویدادهای بزرگ همسویی بیشتری پیدا می‌کنند. (۳۲) مولر<sup>۱</sup> در کتاب «جنگ، رؤسای جمهوری و افکار عمومی» که به جنگ ویتنام و تأثیر افکار عمومی بر رفتار دولت آمریکا می‌پردازد، می‌نویسد: «هرچند افکار عمومی در مسایل بین‌المللی تغییر می‌یابد، اما تغییر دلایل منطقی دارد.» (۳۳) رابرت دال<sup>۲</sup>، تلاش کرد مفاهیم تئوریک برای تجزیه و تحلیل سیاست خارجی را تحت تأثیر فشارهای داخلی بر سیاست خارجی دولت‌ها ارائه نماید. ارائه تصویری خصومت‌آمیز از رفتار دیگران و یا ایجاد منازعه و تنش با کشورهای دیگر، می‌تواند عاملی برای رهایی از فشارهای داخلی باشد. (۳۴) هالستی<sup>۳</sup> برای توصیف پیوند میان عوامل روان‌شناسی اجتماعی و سیاست خارجی، مفهوم نقش ملی را ارائه می‌دهد و آن را برای درک این موضوع که هر ملت چه جایگاهی برای خود در عرصه بین‌المللی قابل است، مفید می‌داند. او معتقد است یکی از محصولات فرایند جامعه‌پذیری هر ملت، رسیدن به درک جمعی از جایگاه بین‌المللی خود است و ویژگی‌های اجتماعی تأثیر قابل توجهی در جامعه‌پذیری دارد. شکل‌گیری این نقش در اذهان مردم و تصمیم‌گیرندگان، نقش غیرقابل انکاری در جهت‌گیری سیاست خارجی آن کشور دارد. این برداشت از نقش ملی، به آنها گزینه‌های مشخصی ارائه می‌دهد و سیاست خارجی و رفتار دولت در قبال رویدادهای متأثر از آن برداشت، شکل گرفته و بروز می‌یابد. برداشت‌های متفاوت از نقش ملی در عرصه بین‌المللی، به رفتارهای متفاوت منجر می‌شود. (۳۵) نومی ویش<sup>۴</sup> با توجه به موقعیت بین‌المللی کشورها، به لحاظ مفهومی، سه نقش همکاری، رقابت و انزواگرایی و به لحاظ موضوعی، نقش‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، نوع‌دوستانه و مذهبی را برای هر کشور در عرصه بین‌المللی مطرح می‌سازد که می‌توانند به

- 
1. Mueller
  2. Robert Dahl
  3. Holsti
  4. Naomi B. Wish

مسایل دفاعی / سرزمینی، ایدئولوژیک، سیاسی / دیپلماتیک، ارزش‌های جهان‌شمول و اقتصادی معطوف باشند. برداشت تصمیم‌گیرندگان از موقعیت کشورشان در عرصه بین‌المللی، در جهت‌گیری آنها در سیاست خارجی نقش تعیین‌کننده دارد. (۳۶)

در دهه ۱۹۸۰ و پایان آن، دو موضوع رویکردهای تحلیل سیاست خارجی را تحت تأثیر قرار داد. موضوع نخست، رشد و گسترش نظریه‌های پسااثبات‌گرایی در حوزه روابط بین‌الملل بود که فرض‌های رفتارگرایی را به چالش کشیده و نظریه‌های جدیدی را برای تبیین روابط بین‌الملل و سیاست خارجی ارائه نمود. رفتارگرایان به وحدت علوم اعتقاد دارند و می‌گویند علوم اجتماعی اساساً متفاوت از علوم طبیعی نیست. در هر دو حوزه علوم اجتماعی و علوم طبیعی، می‌توان روش‌های تجزیه و تحلیل یکسانی را به کار گرفت. با طرح‌های پژوهشی موشکافانه، شیوه‌های دقیق تجزیه و تحلیل و ابزار قابل اعتماد، می‌توان فرضیه‌های تجربی اثباتی را در علوم اجتماعی - مثل تحلیل سیاست خارجی - تأیید یا رد کرد. یافته‌های تجربی تعمیم‌پذیر و مطالعات علمی، در درون خود، فارغ از ارزش می‌باشند. (۳۷) فرااثبات‌گرایان وحدت علوم را کاملاً زیر سؤال برده و به طرح تفاوت اساسی میان علوم اجتماعی و طبیعی پرداختند. آنها واقعیت عینی بیرونی، تمایز عین / ذهن<sup>۱</sup> و فراغت علوم اجتماعی از ارزش را که سه اصل اثبات‌گرایی است، رد کردند. (۳۸) هرچند پسااثبات‌گرایی، نظریه‌های گوناگونی را در درون خود دارد، اما همه آنها معتقدند جهان سیاست یا اقتصاد جهانی که بر پایه قوانین تغییرناپذیر اجتماعی عمل کند، وجود ندارد. هر چیزی که اجتماعی است، از جمله روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، تاریخی است. پژوهش‌گران نمی‌توانند مستقل از موضوعی که مطالعه می‌کنند، عمل نمایند، زیرا از راه‌های بسیار ظریف یا نه چندان ظریف، به آن وابسته‌اند. پست‌مدرن‌ها شدیدتر از نظریه انتقادی و سازه‌انگاری، معتقدند هیچ دیدگاه خستی، بی‌طرف یا مستقل برای تصمیم‌گیری بین ادعاهای تجربی رقیب وجود ندارد. نظریه تجربی اسطوره است، هیچ واقعیت عینی وجود ندارد و هر چیزی که شامل بر انسان‌ها بشود، ذهنی است. بنابراین، شناخت و قدرت کاملاً به هم مرتبطند و شناخت به هیچ‌وجه مصون از عملکرد قدرت نیست. (۳۹) این نظریه‌ها، رویکردهای تحلیل سیاست خارجی را با چالش‌های هستی‌شناختی

روبرو ساختند. برخی از رویکردها، مثل تحلیل مقایسه‌ای، موقعیت خود را از دست داد و رویکردهای تصمیم‌گیری با تحولات اساسی روبرو شدند که در مباحث بعدی، به آنها اشاره خواهد شد.

دومین موضوعی که در پایان دهه ۱۹۸۰، تحلیل سیاست خارجی را تحت تأثیر قرار داد، فروپاشی شوروی و نظام دوقطبی حاکم بر روابط بین‌الملل بود. فروپاشی نظام دوقطبی، گرایش به سوی تحلیل‌های مبتنی بر بازیگر خاص را تقویت کرد. نظام دوقطبی محدودیت‌های قابل توجهی را برای سیاست خارجی کشورها به وجود آورده بود و رفتار دولت‌ها، چه دو ابرقدرت و چه سایر کشورها، متأثر از مناسبات توزیع دوقطبی قدرت در جهان بود. تحلیل رفتار سیاست خارجی کشورها، با توجه به نظام بین‌المللی مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت. با آغاز دهه ۱۹۹۰ و دگرگونی اساسی در نظام بین‌المللی، تمایل به تحلیل بر اساس بازیگر عام تضعیف شد و اکنون، پژوهش‌گران در تحلیل رفتار دولت‌ها به نهادها، ویژگی‌های فرهنگی، هویت‌ها و گفتمان‌های حاکم بر دولت‌ها توجه بیشتری می‌نمایند. البته، وجه دیگر تأثیر فروپاشی شوروی بر تقویت موقعیت تحلیل بازیگران خاص، این است که نظریه‌های بازیگر عام از پیش‌بینی فروپاشی شوروی و ارائه تحلیل دقیق بر آن عاجز ماندند. تحلیل‌های متعددی که در حوزه فروپاشی شوروی صورت گرفته، عموماً در قالب تحلیل بازیگر خاص، مثل ویژگی‌های شخصیتی گورباچف، هاول<sup>۱</sup> و والسا<sup>۲</sup> نقش جنبش‌های سبز، کلیسای مبارزه بین بازیگران داخلی، چون نیروهای نظامی، حزب کمونیست و بوروکرات‌ها قرار دارند. (۴۰) در دهه ۱۹۹۰ و سال‌های اخیر، رویکردهای قبلی تحلیل سیاست خارجی متحول و رویکردهای جدیدی ظهور کرده‌اند که در این قسمت، نگاهی کوتاه به نظریه‌های نهادی، نظریه‌های مربوط به گروه‌های اجتماعی، نگاه سازه‌انگاری به سیاست خارجی و نظریه‌های یادگیری و پردازش اطلاعات و رویکردهای انگیزشی می‌اندازیم.

---

1. Havel  
2. Walesa

## ب. رویکردهای جدید تحلیل سیاست خارجی

رویکردهای جدید تحلیل سیاست خارجی، از اصول رفتارگرایی فاصله گرفته و به نظریه‌های پسااثبات‌گرایی نزدیک می‌شوند. علاوه بر این، نظریه‌های کلاسیک تحلیل سیاست خارجی، مثل فرایند تصمیم‌گیری، رفتار سازمانی و سیاست‌های بوروکراتیک، تحت تأثیر نظریه‌های پسااثبات‌گرایی، متحول شده و متأثر از پیشرفت‌های علمی و فن‌آورانه تعمیق یافته‌اند.

### ۱. رویکردهای نهادی

رویکردهای نهادی، نسخه‌های جدید روند سازمانی و سیاست بوروکراتیک گراهام آلیسون هستند. در این رویکردها نیز تصمیم‌های اتخاذ شده کمتر به عنوان انتخاب سنجیده رهبران، بلکه بیشتر به عنوان بروندهای مستقل چند سازمان بزرگ ارزیابی می‌شود که رهبران، صرفاً و تا حدودی، به هماهنگ‌سازی آنها اقدام می‌کنند. (۴۱) این نهادها دارای قواعد و هنجارهایی هستند که رفتار آنها را جهت داده و به تداوم موجودیت و نفوذ آنها در جامعه سیاسی می‌انجامد. نهادهای مذکور در وضعیت دوسویه همکاری برای حفظ حاکمیت نظام سیاسی، ارائه خدمات و انجام وظایف ذاتی و رقابت برای تقویت موقعیت خود در برابر سایر نهادها هستند. نهادهای هر جامعه‌ای با توجه به نظام سیاسی آن شکل گرفته و جایگاهی دارند. در نظام‌های مردم‌سالار، علاوه بر نهادهای حکومتی، نهادهای غیرحکومتی مدرن اهمیت زیادی دارند. در حالی که در حکومت‌های استبدادی سنتی، این نهادهای سنتی هستند که چنین نقشی را ایفا می‌نمایند. با وجود این، نهادهای سنتی بیشتر در شکل حکومت مؤثرند تا سیاست و رفتار خارجی دولت‌ها.

در رویکرد نهادی، جایگاه هر کدام از ارکان نظام سیاسی مثل رهبری، قوه اجرایی، قوه قانون‌گذاری و در درون آنها، جایگاه و توانایی‌ها، ضعف‌ها و قوت‌ها، انگاره‌ها و ارزش‌ها، اهداف و نیت‌های ریاست‌جمهوری، وزارت خارجه، نیروهای مسلح، سازمان‌های اطلاعاتی و



نهادهای اقتصادی و بازرگانی، مورد بررسی قرار می‌گیرد. استفان دیسن<sup>۱</sup>، در نوشته‌ای با نام «عوامل نهادی و فردی مؤثر در کیفیت تصمیم‌گیری سیاست خارجی»، تأثیر ویژگی‌های نهادی و فردی در نظام سیاسی انگلستان را بر سیاست خارجی این کشور مورد ارزیابی قرار داده است. در بحث نهادی، پایگاه تصمیم‌گیری مثل هیأت دولت، کمیته‌های هیأت دولت، میزان حضور و درگیر شدن بخش‌های مدنی در سیاست خارجی، ویژگی‌های هنجاری دولت در پاسخ‌گویی و شفافیت و خط مشی همکاری‌جویانه / منازعه‌آمیز میان رهبران و افراد صاحب‌نفوذ نهادی، از یک سو و ویژگی‌های فردی رهبران، مثل باور به اینکه می‌توان رویدادها را کنترل کرد، پیچیدگی‌های فکری مفهومی، جهت‌گیری‌های سیاسی فرد و جهت‌گیری نهادی، از سوی دیگر، بررسی می‌شود. در این بررسی، تلاش سوم نویسنده به شناخت اهداف، گزینه‌های سیاست‌گذاری، پژوهش اطلاعاتی، میزان خطرپذیری و توانایی پیاده‌کردن رویه‌ها معطوف است. (۴۲) جیمز روزنا، عوامل مؤثر در تغییر سیاست خارجی را در پنج مقوله دسته‌بندی می‌کند: محیط خارجی (جهانی)، محیط اجتماعی کشور، عرصه حکومتی که در آن سیاست‌گذاری انجام می‌گیرد، نقش‌های به عهده گرفته‌شده از سوی سیاست‌گذاران و خصوصیات فردی نخبگان سیاست‌گذار خارجی. هر کدام از این مقولات، در برگزیده متغیرهای بیشتری هستند که جهت‌گیری و نحوه اقدام سیاست خارجی کشور را مشخص می‌سازند. (۴۳) چارلز کگلی و اوجین ویتکف، منابع مزبور را به صورت سیستم علت و معلولی مطرح کرده‌اند که می‌تواند چارچوب تحلیلی خوبی برای ارزیابی علت تغییر سیاست خارجی کشورها باشد. (۴۴)

در منابع حکومتی نیز همه نهادها و سازمان‌ها، به یک میزان، قدرت تأثیرگذاری بر سیاست خارجی ندارند. با توجه به ساختار نظام سیاسی، نهادهای مختلف، تأثیرات و جایگاه متفاوتی در سیاست خارجی کشورها دارند. در کشورهای مردم‌سالار معمولاً رئیس‌جمهور به عنوان بالاترین مقام اجرایی و رئیس قوه مجریه، بیشترین نقش را در هدایت سیاست خارجی دارد. چنین موقعیتی، در نظام‌های استبدادی به عهده شاهان است. کابینه، وزارت امور خارجه،

1. Stephen Dyson

مجالس قانون‌گذاری نیروهای مسلح، سازمان‌های امنیتی و مانند آنها، در مرتبه‌های بعدی قرار دارند.

## ۲. رویکردهای جامعه‌شناسانه

رویکردهای جامعه‌شناسانه، به شکل ساده‌تر، در رویکردهای کلاسیک تحلیل سیاست خارجی نیز مطرح بودند. با بروز و رشد سریع پدیده جهانی شدن، گسترش ارتباطات در درون جوامع و فراسوی مرزهای ملی، بدون توجه به تلاش دولت‌ها برای ایجاد محدودیت، بروز انقلاب انتظارات در میان مردمان کشورهای مختلف، بخصوص جهان سومی‌ها، افزایش سریع رسانه‌های گروهی، سازمان‌های غیردولتی و مانند آنها، موجب افزایش تأثیرات گروه‌های اجتماعی بر سیاست خارجی کشورها شده است. گسترش مردم‌سالاری در جهان، نقش گروه‌های اجتماعی را در شکل‌گیری دولت‌ها افزایش داده و دولت‌های چندحزبی به پدیده‌ای عادی تبدیل شده است. نفوذپذیری این دولت‌ها بسیار بیشتر از دولت‌های بسیط و تک‌حزبی است. جو هاگان<sup>۱</sup>، با جمع‌آوری داده‌های گسترده و بررسی سیاست خارجی ۹۴ حکومت در ۳۴ کشور، طی ده سال، نشان داد گروه‌های مخالف، عموماً به مسایل داخلی توجه دارند و تغییر انتخاباتی دولت‌ها در قیاس با تغییرات نظامی یا انقلابی، کمتر بر سیاست خارجی آنها تأثیر می‌گذارد. (۴۵)

جوامع سیاسی گوناگون، سیاست خارجی متفاوتی دارند. دولت‌های مردم‌سالار یا آنگونه که جان اوئن<sup>۲</sup> می‌گوید، دولت‌های لیبرال، با یکدیگر نمی‌جنگند. «صلح دموکراتیک» نتیجه جامعه سیاسی مردم‌سالار است. نقش تعیین‌کننده مردم در حکومت و تصمیم‌گیری سیاست خارجی، عاملی مؤثر در رفتار دولت‌هاست. اوئن می‌نویسد:

«پای‌بندی لیبرال‌ها به آزادی فردی، منجر به نوعی ایدئولوژی سیاست خارجی و نهادهای حکومتی می‌شود که دو پیامد اساسی دارد. نخست میان دولت‌های لیبرال اعتماد بالایی به وجود می‌آید و آنها خود را در یک اردوگاه

1. Joe D. Hagan

2. John M. Owen

می‌بینند. دوم، شهروندان قدرت اعمال نفوذ بر تصمیمات حکومت را دارند و دولت‌ها بدون نظر مردم نمی‌توانند جنگی را آغاز نمایند.» (۴۶)

در بررسی روابط بین‌الملل، صلح مردم‌سالارانه نزدیک‌ترین مورد به قانون تجربی است، اما این اصل در خصوص تفاوت رفتار و سیاست خارجی دولت‌های مردم‌سالار ساکت است و توضیحی در مورد سیاست خارجی کشورهای غیرمردم‌سالار نمی‌دهد. با وجود این، صلح مردم‌سالارانه، نشان‌دهنده جهت‌گیری اساسی دولت‌های مردم‌سالار لیبرال به همکاری در روابط با یکدیگر است که باید در نظر گرفته شود. در سطح جامعه سیاسی، مباحثی نیز در زمینه نوع نظام پارلمانی و ریاستی، نحوه رفتار حکومت با مخالفان سیاسی، سیاست‌های داخلی و امنیتی، گروه‌های ذی‌نفوذ، افکار عمومی و رسانه‌های جمعی در ارتباط با سیاست خارجی دولت‌ها مطرح می‌شود (۴۷) که بررسی تک‌تک آنها نیازمند نوشته‌ای مستقل می‌باشد. در عین حال مهمتر از آن، محتوای آن ساختارهاست که در بحث فرهنگ، هویت و سازه‌انگاری به آنها پرداخته می‌شود.

### ۳. فرهنگ، هویت و سیاست خارجی

سازه‌انگاری<sup>۱</sup>، یکی از مهمترین نظریه‌های روابط بین‌الملل در دهه اخیر است. به‌رغم بیان صریح الکساندر ونت مبنی بر اینکه، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل* همانند کتاب «نظریه سیاست بین‌الملل» والتس، نظریه‌ای در باب سیاست بین‌المللی است نه سیاست خارجی، (۴۸) اما این نظریه به دلیل ارائه چهارچوب تحلیلی متفاوت و تأکید بر موارد متفاوت، تأثیر قابل توجهی بر تحلیل سیاست خارجی دارد. سازه‌انگاری به لحاظ شناخت‌شناسی بین اثبات‌گرایان و پسااثبات‌گرایان قرار دارد و از این‌رو، با رویکردهای جدید تحلیل سیاست خارجی همخوانی دارد. موضوع دوم در این چارچوب تحلیلی، نقد خردگرایی است که تعهد مشترک جریان اصلی در روابط بین‌الملل و رفتارگرایی در سیاست خارجی است. آنها هویت‌ها، منافع و کارگزاران را به طور برون‌زا بدیهی می‌دانند، دولت نفع‌طلب را نقطه آغازی برای نظریه‌پردازی

قرار می‌دهند و فرایند را به حد پویش‌های تعامل رفتاری در میان کنش‌گرانی تقلیل می‌دهند که به صورت برون‌زا شکل گرفته‌اند. (۴۹) در حالی که، در نظریه سازه‌انگاری، نهادهای اجتماعی، منافع، هویت‌ها و کارگزاران، به صورت اجتماعی شکل می‌گیرند. آنها اموری برون‌زا نیستند تا به صورت منفرد و بدون توجه به بافتار تاریخی و اجتماعی سنجیده شوند. همچنین، نظریه سازه‌انگاری، ضمن رد وضعیت آنارشی در نظام بین‌المللی، توجه خود را به دولت و عوامل داخلی مؤثر در آن مثل فرهنگ، هویت، قواعد و هنجارها معطوف می‌سازد. الکساندر ونت<sup>۱</sup>، از سه نوع فرهنگ هابزی، لاکمی و کانتی یاد می‌کند که به ترتیب، به دشمنی، رقابت و دوستی منجر می‌شوند. برتری هر کدام از این سه فرهنگ در دولت، در جهت‌گیری آن در سیاست خارجی تأثیر گذاشته و در رفتار آن مؤثر است. (۵۰) با پذیرش هر کدام از آنها، زاویه نگاه دولت‌مردان و تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی به دیگران متفاوت خواهد بود. (۵۱) هویت آنها متأثر از این نگاه تکوین یافته و رفتارشان در خارج از این منظر صورت می‌گیرد. بدین ترتیب، از نظر ونت، مهمترین ساختارهایی که دولت‌ها به عنوان بازیگران اصلی در آن قرار می‌گیرند، متشکل از انگاره‌ها هستند نه نیروهای مادی. انگاره‌ها معنا و محتوای قدرت و راهبردهایی را که دولت‌ها از طریق آنها منافع خود را دنبال می‌کنند، تعیین می‌کنند. البته، این به معنای برتری انگاره‌ها بر منافع و قدرت نیست، بلکه به معنای آن است که انگاره‌ها به قدرت و منافع قوام می‌بخشند. (۵۲) تشابه و تمایز فرهنگ به مفهوم عام نیز به معنای همسانی در سیاست و رفتار خارجی نیست. یافته‌های تجربی نشان می‌دهند کشورها با ایدئولوژی‌های یکسان، کمتر از کسانی که ایدئولوژی متفاوت دارند، با همدیگر نمی‌جنگند. گاتزیک<sup>۲</sup> و گلدریچ<sup>۳</sup>، در مقاله‌ای، رابطه هویت و منازعه را بررسی کرده و نتیجه‌گیری می‌کنند جوامعی با یکدیگر وارد جنگ نمی‌شوند که نه فرهنگ مشابه، بلکه احساس هویت یکسان داشته باشند. همدیگر را «ما»<sup>۴</sup> بدانند که نشان‌دهنده پیوند عمیق معنایی میان آنها می‌باشد. در سخن سازه‌انگاران، این موضوع، نشان‌دهنده یادگیری و درونی‌شدن فرهنگ مشترک است. تحقق

---

1. Alexander Wendt

2. we - ness

3. Gleditsch

4. Gartzke

فرهنگ مشترک، به سه طریق صورت می‌گیرد: اجبار، منافع خود و مشروعیت. شکلی از فرهنگ که عمدتاً با اجبار بازتولید می‌شود، کم‌ثبات‌ترین نوع فرهنگ است. صورت‌هایی که با مشروعیت بازتولید می‌شوند، باثبات‌ترین هستند. از نظر ونت عقب‌گرد در فرهنگ‌ها بسیار پرهزینه است. فرهنگ‌ها در فرایند تکاملی قرار دارند و در فرایند تقلید و یادگیری اجتماعی به هویت‌ها شکل می‌دهند. (۵۳) در مجموع، سازه‌انگاری رویکردی میان نظریه‌های نظام‌محور روابط بین‌الملل و نظریه‌های تقلیل‌گرایانه معطوف به رفتار دولت (با تأکید بر عوامل سطح واحد مانند روان‌شناسی تصمیم‌گیرندگان و سیاست داخلی) می‌باشد و بر دولت و برساخته‌بودن آن تأکید دارد. رفتار دولت‌ها ممکن است واحد یا جمعی باشد. هرچند تمایز میان نظریه‌های نظام‌محور و تقلیل‌گرا معمولاً در نظریه‌های سیاست بین‌الملل مطرح می‌شود، اما می‌توان آن را در مورد نظریه‌های سیاست خارجی نیز به کار گرفت. (۵۴)

منظر دیگری که تحلیل‌گران، بر اساس آن، به رفتار دولت‌ها نگاه می‌کنند، نظریه‌های پست‌مدرنی است. همانگونه که در مبحث قبل اشاره شد، آنها نیز اصول اثبات‌گرایی را رد کرده و قوی‌تر از سازه‌انگاران به برساخته و ذهنی‌بودن امور معتقدند. توجه این رویکردها به گفتمان‌ها، نقش قدرت در شکل‌گیری این گفتمان‌ها و روایت‌های گوناگونی که می‌توان از موضوعات مطرح کرد، می‌باشد. در این رویکرد، روایت‌ها در قالب گفتمان‌ها طرح می‌شود، اهداف و منافع ملی اموری ثابت، عینی، دقیق و از پیش تعیین‌شده نیست و همه آنها به صورت بینادذهنی شکل گرفته و مطرح می‌شود. گفتمان حاکم، روایت خود را از منافع و اهداف به صورت اهداف و منافع ملی مطرح می‌سازد. گفتمان‌ها، در شکل‌دادن به سیاست خارجی و اقتدار دولت‌ها نقش اساسی دارند. با بررسی گفتمان حاکم بر هر دولتی، می‌توان جهت‌گیری کلی، اهداف و منافع و تا حدودی رفتار آن را در قبال موضوعی خاص ارزیابی و تحلیل کرد. (۵۵)

### ج. پیوند تحلیل سیاست خارجی

پیچیده بودن سیاست خارجی، موجب ارائه دیدگاه‌ها و نظریه‌های مختلف در این موضوع شده است. هر کدام از آنها از منظری متفاوت به این پدیده اجتماعی نگاه می‌کنند. در این

نوشته، تا کنون، سه مجموعه رویکردهای متفاوت مطرح شد که هر کدام از آنها، در درون خود نیز تقسیمات فرعی قابل توجهی داشتند. به هنگام روبروشدن با تعدد دیدگاه‌ها و رویکردهای بررسی سیاست خارجی، این پرسش مطرح می‌شود که کدام یک از آنها، جامع‌تر و مفیدتر است؟ آیا این دیدگاه‌های متعدد متعارضند یا می‌توان آنها را در کنار هم قرار داد و به چارچوب کامل‌تری برای تحلیل سیاست خارجی دست یافت؟ به طور مشخص، آیا می‌توان بین سطوح گوناگون تحلیل، عوامل متعدد دخیل، روش‌های مختلف جمع‌آوری داده‌ها و تحلیل، ارتباط منطقی برقرار ساخت؟ آیا می‌توان هم کل‌گرا و هم خاص‌گرا، هم عینی‌گرا و هم تأویل‌گرا، هم تبیینی و هم تفهیمی، هم معتقد به وحدت علوم و هم جدایی علوم اجتماعی از علوم طبیعی و هم ساختارگرا و هم کارگزارمحور بود و در عین حال، هم به ساختار نظام بین‌المللی و هم به دولت و روند تصمیم‌گیری در دولت توجه کرد؟

هلیس و اسمیت<sup>۱</sup>، با طرح دووجهی‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، مثل روش تبیینی<sup>۲</sup> در برابر روش تفهیمی، عینی‌گرایی در برابر تأویل‌گرایی و کل‌گرایی در برابر خاص‌گرایی، معتقدند روش‌ها قابل جمع نیستند. هر کدام از آنها، اصول و مبانی خاص خود را دارند که امکان جمع و ترکیب منطقی آنها وجود ندارد. (۵۶) در عین حال، تلاش‌های متعددی از سوی دانشوران حوزه سیاست خارجی برای پل‌زدن میان ابعاد گوناگون سیاست خارجی و یا برقراری پیوند میان سطوح مختلف تحلیل و عوامل دخیل صورت می‌گیرد. شاید بتوان نخستین گونه از این تلاش‌ها را به جیمز روزنا نسبت داد که به صورت گسترده، در صدد برقراری پیوند میان عوامل گوناگون مؤثر در سیاست خارجی برآمد. وی با ارائه طرح ادغام سطوح تحلیل، تلاش کرد نقش هر کدام از متغیرها را در موضوع تحلیل سیاست خارجی آشکار سازد. (۵۷) والتر کارلسنس<sup>۳</sup>، در تلاش برای ادغام ابعاد گوناگون تحلیل سیاست خارجی، سه بعد کلی نیت‌مندی<sup>۴</sup>، انگاره‌ای<sup>۵</sup> و ساختاری را در کنار هم قرار می‌دهد که به کنش

- 
1. Hollis and Smith
  2. explanation
  3. Walter Carlsnaes
  4. intentional dimension
  5. dispositional dimension

در سیاست خارجی منتهی می‌شوند. در نیت‌مندی، اهداف مورد نظر کنش‌گر بررسی می‌شود. در بعد انگاره‌ای، تمایلات و گرایش‌های کنش‌گر با توجه به عوامل ادراکی، روان‌شناختی، ارزش‌ها و موقعیت‌ها مد نظر هستند و سومین حوزه بعد ساختاری است. ساختارها، هم محدودکننده کارگزارند و هم فراهم‌آورنده فرصت‌ها و توانمندی‌های بیشتر. آنها هم بعد داخلی دارند و هم بعد بین‌المللی. هرچند این سه بعد، به لحاظ تحلیلی، جدا از هم هستند، اما در عمل، ارتباط بسیار نزدیکی با یکدیگر دارند. (۵۸) (به شکل زیر مراجعه کنید).

#### کنش‌های سیاست خارجی

(۱)



بعد نیت‌مندی

(۲)



بعد انگاره‌ای

(۳)



بعد ساختاری

(۴)

بعد ساختاری پایدارتر از بعد انگاره‌ای و نیت‌مندی است. این در حالی است که بعد نیت‌مندی به کنش‌ها نزدیکتر است. هاوسن و کریستوفر وور، تلاش می‌کنند این پیوند را در حوزه مطالعاتی نظریه‌های روابط بین‌الملل، سیاست‌های مقایسه‌ای و جامعه تصمیم‌گیری خارجی به وجود آورند. به نظر آنها، در سه حوزه تحلیل انتخاب استراتژیک، الگوی بازی دو طرفه و تبیین صلح مردم‌سالارانه، این پیوندها برقرار شده و با تعیین دقیق حدود و شرایط لازم برای استفاده از نظریه بازیگر عام و بازیگر خاص، ایجاد همگرایی میان سطوح گوناگون

تحلیل و ارائه تعریف دقیق از خود سیاست خارجی، می‌توان به برقراری پیوند میان ابعاد مختلف تحلیل سیاست خارجی کمک کرد. (۵۹)

سازهانگاری، با تأکید بر عوامل مادی و معنایی از یک سو و تصریح بر اینکه ساختار و کارگزار در ساخت‌یابی متقابل هستند و در تعامل به یکدیگر شکل می‌دهند، (۶۰) نوعی پیوند میان دو بعد از دوجبه‌های مرسوم در تحلیل سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی برقرار می‌سازد. در عین حال، الکساندر ونت، آناشوی را تنها در حوزه فرهنگ‌هابزی قابل قبول می‌داند و با تشریح فرهنگ لاکمی، نشان می‌دهد چگونه دولت‌ها، ضمن همکاری، به رقابت با یکدیگر می‌پردازند. سازهانگاری، به عنوان راه میانه، عملاً نوعی پیوند بین دو جریان اصلی و جریان پست‌مدرنی است.

### نتیجه‌گیری

در این نوشته، سه جریان اصلی در مطالعه سیاست خارجی به اختصار طرح شد. جریان نخست که در ذیل آن به واقع‌گرایان و نواقع‌گرایان اشاره شد، همانند رقیب سنتی خود، لیبرالیسم و نئولیبرالیسم، اساساً به حوزه روابط و سیاست بین‌الملل می‌پردازد و به طور خاص، سیاست خارجی را مدنظر ندارد و یا دست کم، سیاست خارجی در مرحله دوم اولویت آن است. گرایش‌های ذیل این جریان، با تمام تفاوت‌هایی که دارند، در چند اصل، مشترکند. اصل جدایی شناسا از موضوع شناسایی، اصل مادی و عینی بودن موضوع شناسایی و اصل توانایی شناسا برای شناخت امور واقع، سه اصل در حوزه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی هستند. در حوزه سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی، آنها عموماً دولت را بازیگر اصلی می‌دانند. ساختار نظام بین‌المللی در شناخت سیاست خارجی نقش اساسی دارد. دولت‌ها به صورت موجودیتی واحد قلمداد می‌شوند که با توجه به ساختار نظام بین‌المللی و موقعیت خود، رفتار مشابهی دارند. رفتار آنها قابل مطالعه است و می‌توان اصول علمی از آنها استخراج کرد.

جریان دوم در مطالعه سیاست خارجی، رفتارگرایی است که برخلاف جریان نخست، دولت‌ها را موجودیتی واحد نمی‌داند. تلاش آن شکافتن دولت و شناخت انگیزه‌ها، گرایش‌ها، اهداف و ویژگی‌های اجزای آن است. روش این جریان در مطالعه سیاست خارجی،



اثبات‌گرایانه و اصل اساسی آن، تأثیر روند تصمیم‌گیری بر سیاست خارجی دولت است. هر دوی این جریان‌ها، انسان را موجودی عقلانی و حسابگر می‌دانند که با جمع‌آوری اطلاعات، سنجش هدف و وسیله، هزینه و دستاورد و ارزیابی همه گزینه‌ها، بهترین آن را انتخاب و می‌کوشند سود حداکثری خود را تأمین نمایند.

در بررسی جریان سوم، اشاره‌ای کوتاه به فرائیبات‌گرایان شد. در عین حال، مهمترین نظریه‌ای که در این جریان به سیاست خارجی توجه بیشتری دارد و بر مطالعات این حوزه اثر گذاشته است، رویکرد سازه‌انگاری است. سازه‌انگاری، راهی میانه محسوب می‌شود که در بررسی سیاست خارجی، به تعامل میان ساختار و کارگزار باور دارد. از نظر سازه‌انگاری، ساختار و کارگزار به همدیگر شکل می‌دهند. آنها اموری اجتماعی و تاریخی‌اند. آنها، به لحاظ هستی‌شناسی، به توانایی شناسا برای شناخت معتقدند، اما برخلاف جریان اصلی، همه چیز را مادی نمی‌بینند. امور در اجتماع شکل می‌گیرند. سیاست خارجی از هویت دولت‌ها متأثر می‌شود. منافع و اهداف ملی اموری عینی، ثابت و از پیش تعیین شده نیستند. آنها اموری اجتماعی و برساخته هستند. هویت دولت‌ها در تعریف این منافع کاملاً مؤثرند. منافع و اهداف ملی اموری تاریخی و زمینه‌مند<sup>۱</sup> هستند. آنها را باید در بستر تاریخ و اجتماع بررسی کرد.

هر کدام از این جریان‌ها، در شناخت و تحلیل سیاست خارجی، اصول و شیوه‌ای خاص دارند و بر اموری تأکید و بخشی را کم‌رنگ می‌کنند یا نادیده می‌گیرند. به نظر می‌رسد، در مواردی، می‌توان بین این جریان‌ها پیوند زد و یا با توجه به موضوع و مسئله، سطح تحلیل، فرایند تحلیل و ابعاد و مراحل بررسی، بر یکی از آنها تأکید بیشتری کرد. واقع‌گرایی، لیبرالیسم و سازه‌انگاری، رویکرد متفاوتی به جهان هستی دارند. در بررسی سیاست خارجی، می‌توان از منظر هریک از این رویکردها، به موضوع نگاه کرد. توان‌مندی آنها در تحلیل رویدادهای گوناگون متفاوت است. موضوع می‌تواند در تعیین هریک از رویکردهای نظری مهم باشد. به نظر می‌رسد، سازه‌انگاری، به دلیل اینکه راهی میانه انتخاب کرده است، از توان پاسخ‌گویی بیشتری در تحلیل سیاست خارجی برخوردار باشد، اما نمی‌توان گفت از دقت رویکردهای رفتارگرایانه نظریه روند تصمیم‌گیری، سیاست بوروکراتیک، روند سازمانی و سیاست خارجی

تطبیقی برخوردار باشد. رفتارگرایی، با تأکید بر توانایی شناسا در شناخت امور، تمرکز بر روندهای درونی دولت که در آن تصمیم‌گیرندگان جهت سیاست خارجی کشور را تعیین می‌کنند، حساسیت قابل توجه به روش‌های علمی اثبات‌گرایانه در بررسی و تحلیل سیاست خارجی و به ویژه، تلاش فراوان برای پیوند زدن میان سطوح مختلف تحلیل در درون روش‌های رفتارگرایانه، نقش مؤثری در تحلیل سیاست خارجی دارد که می‌توان دقت علمی آن را با جهت‌گیری‌های هستی‌شناسانه سازه‌انگاری پیوند زد و به چارچوب واحدی برای تحلیل مفیدتر سیاست و رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌المللی دست یافت. بنابراین، برای بررسی سیاست خارجی، هم باید روند تحولات و هم روند تصمیم‌گیری، هم علت‌ها و هم دلایل، هم عوامل مادی و عینی و هم برداشت تصمیم‌گیرندگان از آنها و عوامل معنایی مؤثر در آنها، هم سطوح فردی و روان‌شناختی و هم سطوح ملی و بین‌المللی، هم ابعاد اقتصادی - نظامی و هم ابعاد اجتماعی - تاریخی، مورد توجه قرار گیرد. همانگونه که روش‌های علمی می‌توانند در ارائه تحلیلی دقیق از سیاست خارجی کشورها مفید باشند، چارچوب و مبانی هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی نیز برای رسیدن به چنان هدفی ضروری هستند.

## یادداشت‌ها

1. Steve Smith; "Theories of Foreign Policy: An Historical Overview", *Review of International Studies*, Vol. 12, (1986) p. 15.

۲. در مورد نظریه نواقع‌گرایی به منابع زیر رجوع کنید:

- Kenth Waltz; *Theory of International Politics*, New York: Random House, 1979.
  - Barry Buzan, Charles Fones and Richard Little; *the Logic of Anarchy: Neo-realism to Structural Realism*, New York: Columbia University Press, 1993.
3. Warner Levi; "Ideology, Interests, and Foreign Policy", *International Studies Quarterly*, Vol. 14, No. 1 (March, 1970) p. 1-31.
4. Henning Boekle, Volker Rittberger, and Wolfgang Wagner; "Norms and Foreign Policy: Constructivism Foreign Policy Theory", *Center for International Relations / Peace and Conflict Studies*, No. 34, (1999). Available at: <http://www.uni-tuebingen.de/uni/spi/ub2menu.htm>
5. Walter Carlesnaes; "Foreign Policy"; in Water Carlesnaes, Thomas Risse, and Beth Simmons, eds.; *Handbook of International Relations*, (London: Sage, 2002) p. 331-2.
6. Laura Neack, Jeanne A. Hey and Patrick J. Haney; "Generational Change in Foreign Policy Analysis", in Laura Neack et al. eds.; *Foreign Policy Analysis: Continuity and Chang in Its Second Generation* (Prentice Hall: Englewood Cliffs, 1995) p. 2-3.
7. Valerie M. Hudson and Christopher S. Vore; "Foreign Policy Analysis Yesterday, Today, and Tomorrow", *Mershon International Studies Review*, Vol. 39, No. 2 (Oct., 1995) p. 7-12.
8. Valerie M. Hudson; "Foreign Policy Analysis: Actor – Specific Theory and the Ground of International Relations", *Foreign Policy Analysis*, Vol. 1 (2005) p. 3.
9. Hudson and Vore; *Op. Cit.*, pp. 210 – 11.
10. Richard C. Snyder H. W. Bruck and Burton Spain; *Foreign Policy Decision – Making (Revisited)*, (Macmillan: Palgrave, 2002).
11. James N. Rosenau; "Pre-theories and Theories of Foreign Policy". In R. B. Farrell, ed.; *Approach in Comparative and International Politics* (Evanston: Northwestern University Press, 1966) P. 115-169.
12. Harold Sprout and Margaret Sprout; *Man-milieu Relationship Hypotheses in the Context of International Politics*, (Princeton: Princeton University Press, 1956).
13. Irving L. Janis; *Perception and Misperception in International Politics*, (Princeton: Princeton University Press, 1971).
14. Charles Hermann; "Decision Structure and Process Influences on Foreign Policy"; In Maurice A. East, Stephen A. Salmore and Charles Hermann, eds.; *Why Nations Act*, (Beverly Hills: Sage, 1978) pp. 69-102.

۱۵. رجوع کنید به:

- Paul Anderson. "What do Decision-Makers Do When They Make a Foreign Policy Decision?" in *Ibid.* pp. 285-308.

16. Hudson and Vore; *Op. Cit.*, PP. 225 – 6.

17. George Breslauer and Phuiip Tetlock eds.; *Learning in US and Soviet Foreign Policy*, (Boulder: Westview Press, 1991).

۱۸. برای نمونه به کتابهای زیر رجوع کنید:

Snydr, Bruck and Spain; *Op. Cit.*

- گراهام، آلیسن، شیوه‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی: تفسیری بر بحران موشکی کوبا، ترجمه

منوچهر شجاعی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.

۱۹. همان.

20. Hudson and Vore; *Op. Cit.*; P. 125.

21. Fames Rosenau; "Comparative Foreign Policy: Fad Fantasy or Field? *International Studies Quarterly*, Vol. 12, No. 3 (Sep., 1968) pp. 296-329.

22. Hudson and Vore; *Op. Cit.*, p. 216.

۲۳. ایالات متحده بین سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۸۱، بیش از ۵ میلیون دلار به این نوع مؤسسات بخصوص مؤسسات مربوط به وزارت دفاع اختصاص داد. رجوع کنید به:

Stephan J. Andriole and G. W. Hoppole; "The Rise and the Fall of Event Data: From Basic Research to Applied Use in the U.S. Department of Defense", *International Interactions*, Vol. 11 (1984) P. 293 – 309. Available at: <http://citeseer.ist.psu.edu>

24. Hudson and Vore; *Op. Cit.*, p. 220.

25. *Ibid.*; p. 220.

26. *Ibid.*; p. 221.

۲۷. جیمز دوئرتی و فالتزگراف، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی

تهران، قومس، ۱۳۷۲، صص ۴-۱۲۳.

۲۸. رجوع کنید به:

Michael J. Shapiro, and Matthaw G. Bonham; "Cognitive Process and Foreign Policy Decision – Making", *International Studies Quarterly*, Vol. 17, No. 2 (June, 1973) pp. 147-174.

29. Joseph de Rivera; *the Psychological Dimensions of Foreign Policy*, (Columbia: OH: C. E. Merrill Publishing Company, 1968) p. 54.

30. Hudson and Vore; *Op. Cit.*, p. 218.

31. Margaret G. Hermann and Charles F. Hermann; "Who Makes Foreign Policy Decision and How: An Emperical Inquiry", *International Studies Quarterly*, Vol. 33, No. 4 (Dec., 1989) pp. 367 – 368.

32. Douglas C. Foyle; "Public Opinion and Foreign Policy: Elite Beliefs as a Mediating Variable", *International Studies Quarterly*, Vol. 41, No. 1 (Mar., 1997) pp. 141-169.

33. Hudson and Vore; *Op. Cit.*, p. 219.

34. *Ibid.*

35. *Ibid.*

36. Naomi B. Wish; "Foreign Policy Makers and Their National Role Conceptions", *International Studies Quarterly*, Vol. 24, No. 4 (Dec. 1980) p. 540.
37. Michael, Nicholson; "The Continued Significance of Positivism? In Steve Smith, Ken Booth and Marysia Zalewski eds.; *International Theory: Positivism and Beyond* (Cambridge: University Press, 1996) pp. 128-149.
38. *Ibid.*
۳۹. رابرت جکسون و دیگران، *مقدمه‌ای بر روابط بین‌الملل*، ترجمه مهدی زاکریان و دیگران، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۴، صص ۳۰۲ - ۲۹۷.
40. Valerie M. Hudson; "Foreign Policy Analysis: Actor Specific Theory and the Ground of International Relations", *Foreign Policy Analysis*, Vol. 1 (2005) pp. 13-14.
۴۱. دونرتی و فالترآگراف؛ پیشین، ص ۷۳۱.
42. Stephen Dyson; "Institutional and Individual Determinants of the Quality Foreign Policy Decision Making: A Quantities Investigation" Paper Presented at the Annual Meeting of the International Studies Association (2005/03/05). Available at: www.allacademic.com
۴۳. سیدحسین سیف‌زاده؛ *مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی*، تهران، وزارت خارجه، ۱۳۷۵، صص ۱۹۷-۱۸۶.
۴۴. چارلز دلبیو. کلگلی و اوجین آر. ویتکف، *سیاست خارجی آمریکا: الگو و روند*، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ص ۲۱.
45. Joe D. Hagan; "Regimes, Political Oppositions, and the Comparative Analysis of Foreign Policy". In Charles Hermann et. al.; *New Directions in the Study of Foreign Policy*, Boston, Allen and Unwin, 1987, PP. 339 - 365.
۴۶. جان اوئن، «چگونه لیبرالیسم موجب صلح میان مردم‌سالاری‌ها می‌شود.» در آندرو لینکلتر (ویراستار)، *صلح لیبرالی*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۵، صص ۲۴۲ - ۱۷۳.
۴۷. برای مطالعه رجوع کنید به:
- Foyle; *Op. Cit.*; John A. Vasquez; "Domestic Contention on Critical Foreign - Policy Issues: the Case of United States", *International Organization*, Vol. 39 (Autumn 1985) P. 643 - 666; and Ole R. Holsti; *Public Opinion and American Foreign Policy* (Ann Arbor: University of Michigan Press, 2004).
۴۸. الکساندر ونت، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۴، صص شانزده.
۴۹. الکساندر ونت، «اقتدارگرایی چیزی است که دولت‌ها خودشان آن را می‌فهمند: ساخت‌های اجتماعی سیاست قدرت.» در آندرو لینکلتر (ویراسته)، *جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل*، ترجمه بهرام مستقیمی (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۱۳۸۵، صص ۲۸ - ۲۹).
۵۰. ونت؛ *نظریه اجتماعی... پیشین*، صص ۴۵۶ - ۳۵۹.
51. Erik Gartzke and Kristian S. Gleditsch; "Identity and Conflict: Ties that Bind and Differences that Divide", *European Journal of International Relations*, Vol. 12, No. 1 (2006) pp. 53-87.

۵۲. ونت، نظریه اجتماعی... پیشین، ص ۴۵۱.

۵۳. همان، ص ۴۹۰.

۵۴. همان، صص ۱۸-۱۷.

55. Amy L. Catalinac; "Identity Theory and Foreign Policy", *Politics & Policy*, Vol. 35, No. 1 (2007) p. 17. Available at: [www.blackwell-synergy.com](http://www.blackwell-synergy.com)

56. Carlsnaes; *Op. Cit.*, p. 342.

۵۷. سیف‌زاده، پیشین.

58. Carlsnaes. *Op. Cit.*, pp. 342-3.

59. Hudson and Vore; *Op. Cit.*, pp. 228-9.

60. Walter Carlsnaes; "the Agency – Structure Problem in Foreign Policy Analysis", *International Studies Quarterly*, Vol. 36 (Sep. 1992) pp. 246-70.